

## خود شناسی (جلسه ۲۵ - دوره هجدهم)

اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين المعصومين سيما بقيه الله في الارضين و لعنت الله على اعدائهم اجمعين من الآن الى قيام يوم الدين  
اللهم ارنا الحق حق حتى ناتبه و ارنا الباطل باطل حتى ناجتبه و اجعلنا من الذين عرفوا انفسهم

یکی از مباحثی که شاید در جلسات گذشته ناتمام ماند و بیان نشد این است که انسان وقتی که به آرامشی می رسد از کجا تشخیص بدهد که این آرامش، آرامش روح اوست و خود اوست، یا این آرامش، آرامش روان اوست صرفاً. و این مسأله از مسائل بسیار مهم هم هست. یعنی خلط شدن این دو آرامش. خوب همه ی ما به دنبال این هستیم که به این آرامش ها برسیم. اگر به آرامش کاذب برسیم و این آرامش کاذب را به حساب آرامش صادق که همان آرامش خود ماست بگذاریم این خلطی که این جا صورت می گیرد مشکل ساز می شود. به خاطر این که ما واقعاً به آن آرامش اصلی دست رسی پیدا نکرده ایم. ملاک و معیار تشخیص این دو آرامش از یکدیگر چیست؟ روان شناس ها با روان سر و کار دارند، و دستور العمل هایی می دهند که موجب آرامش روانی ما می شود. یعنی مثلاً فرض کنید که از ما می خواهند که مثبت نگر باشیم. در همین روش های مختلفی که الان اخیراً بیشتر هم رایج شده به نام های مختلف، که قبلاً مثلاً آن ال پی بود، بعد تکنولوژی فکر آمد، و چیزهایی از این قبیل که الان هم رایج است، که خوب این هارا با معارف دینی و الهی مخلوط و ممزوج هم می کنند و از این ها هم استشهاد می آورند، کمک می گیرند، بالاخره یک چیز شلم شوربای شلوغی تحویل مستمعین می دهند. تفاوت کار این ها با کار انبیا چیست؟ این ها هم در کار خودشان موفقیت هایی دارند، آرامش هایی را بوجود می آورند. تفاوت کار این ها با کار انبیا کجاست؟ آیا انبیا هم همین طور عمل می کردند؟ اگر این طور عمل نمی کردند آیا این طور عمل کردن را بلد نبودند؟ این روان شناس ها بر اساس آن روش هایی که دارند ما را دعوت می کنند به مثبت نگری، یعنی می گویند که شما جنبه های منفی را نبین، و این اثر هم دارد، یعنی اگر کسی جنبه های مثبت را ببیند و جنبه های منفی را نبیند خیلی هم مؤثر است و خیلی شاد می شود، خیلی سر حال می آید، خیلی رو به راه می شود. و یک آرامش خوبی هم پیدا می کند. بحث در این نیست که جنبه های مثبت را دیدن اشکال دارد، نه، خیلی هم خوب است، تمام انبیا هم آمده اند و از ما خواسته اند که جنبه های مثبت را ببینیم، اما اختلاف این ها با انبیا در این قسمت است که می گویند جنبه های منفی را نبین. در حالی که تعالیم انبیا این است که آنچه را که واقعیت دارد ببین، واقع را ببین. از واقعیت فاصله نگیر. به عالم خیال و توهم وارد نشو. خیال پردازی نکن. همه چیز را با هم ببین. خوب این جا یک سؤال مطرح می شود، اگر به حرف روان شناس ها گوش کنیم که می گویند نبین و ببین، منفی نبین، مثبت ببین، خیلی خوب می شود، خیلی دنیا قشنگ می شود، خیلی زیبا می شود، لذت می بریم، کیف می کنیم، اگر به حرف انبیا گوش کنیم خوب یک خورده دنیا قشنگ می شود، یک عالمه زشت می شود، چون سختی ها و مشکلات و محرومیت ها و درد سر ها و گرفتاری ها، چقدر منفی می شود، همه را اگر انسان بخواهد ببیند. جواب این سؤال این است که نه، این طور نیست. این هم آرامش دارد، ولی آن آرامش ناپایدار است، این آرامش پایدار است. چرا؟ چون انبیا می گویند اصلاً منفی وجود ندارد. بد در کار نیست. بدی وجود ندارد، نه این که منفی هست، شما منفی ها را نبین. کسانی که از روش های روان شناسی استفاده می کنند این ها می گویند که شما با روش تلقین، همان روشی که عرض کردیم در گذشته، تلقین به ضمیر ناخودآگاه روان، کاری کن که آن چه را که منفی هست نبینی. مثبت ببینی. و می گویند که ضمیر ناخودآگاه انسان این توانایی و این قدرت در آن وجود دارد که واقع را غیر واقع کند. واقع را زیر و رو کند، یعنی شما آنچه را که واقعی هم هست نبینی. آنچه را که می خواهی ببینی. واقعیت زشت است، شما این را نبین، چه می خواهی؟ دوست داری که الان مثلاً فرض کنید این جایی که هستی جای خوبی نیست، دوست داری الان کجا باشی؟ مثلاً فرض کنید در یک باغ وسیع پر از درخت فرض کنید که نهی هم در کنارش و یک اوصافی هم قرآن دارد که «جَنّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» این طوری. دوست داری کنار دریا باشی، الان برو در کنار دریا، چشمانت را ببند، همه باهم دست جمعی چشم هایمان را ببندیم برویم کنار دریا. بین چقدر دریا قشنگ است، امواج دریا را تماشا کن. صدای این موج ها چقدر زیباست، می روی، واقعاً هم همین طور می شود، یعنی بعد از این که از کنار دریا آمدی مثل این که واقعاً رفته بودی کنار دریا. مثل این که واقعاً خیلی هم اثر دارد، آثار مثبت عالی، خوب. و از این روش استفاده هم می شود، استفاده های درمانی بسیار عالی و خوب می شود. و باید هم استفاده کرد. بحثی در این ها نیست. باید همه شما آشنا باشید با این مکانیزم ها و با این روش ها و استفاده کردن از این ابزارها. به هر حال روان ما نیاز به تفریح دارد، نیاز به سرگرمی دارد، نیاز به آرامش دارد. تا ما به آن آرامش نهایی و اصلی و آرامش روح که محصول ایمان است برسیم حالا باید خیلی کار کنیم، خیلی راه طی کنیم، ما اول راه هستیم، باید از این آرامش های این چنینی که مربوط به روان است از این سرگرمی ها، بهره ببریم، استفاده کنیم، این جز لوازم راه ماست. و از قدیم هم گفته اند که «وصف العیش نصف العیش» یعنی اگر شما با خیالت بروی آن جایی که می خواهی، یا فرض کنید با کسی دشمنی

داری، خیلی از او بدت می آید، زورت هم به او نمی رسد، خیلی هم به تو ظلم می کند، برو در عالم خیال، در ذهنت تصوّر کن، تا می خورد کتکش بزن، حساسی حالش را جا بیاور و همین طور که نشسته ای بدنّت را لخت کن، چشمانت را ببند و برو در آن عالمی که باید بروی، می روی و طرف را پیدا کن هر کجا هست، بیاور و زیر و مشت و لگد او را بزن، آن قدر بزن تا خستگی ات در برود. دیگر آن عقده ی دلت خالی شود. خیلی هم مؤثر است. امتحان کنید، خیلی مؤثر است. الان ما فرض کنید که امکان این که مثلاً آمریکا را شکست دهیم نداریم، اما «وصف العیش نصف العیش» چشم هایت را ببند نحوه ی بستنش هم یک نحوه ی خاصی است، بیست درجه بالای افق را نگاه کن، یک حالت خماری به چشمانت بده و برو در آن عالمی که ضمیر ناخودآگاه روان شما باز می شود. حالت خلسه. همین حالت نیمه بیداری. بین خواب و بیداری که انسان وقتی می خواهد بخوابد در یک چنین حالت خلسه ای فرو می رود بعد خوابش می رود. آن حالت را به صورت مصنوعی برای خودت ایجاد کن، نه خواب است نه بیداری، بعد برو هر کجا می خواهی بروی، هر کاری که می خواهی بکن. روان شناس کاری ندارد که این کاری که شما در این عالم خیال می خواهی انجام دهی چه کاری است، کار خوبی است، کار بدی است، می گوید هر غلطی می خواهی بکن، این یک وسیله است، یک امکان است برای شما که از این وسیله استفاده کنی آرام شوی. این که ریشه ی این ناآرامی کجاست، ریشه یابی کنی، بررسی کنی، نتیجه هم می دهد. حتی در جسم هم اثر دارد. تأثیرش تأثیر واقعی است، گرچه خودش کاذب است. خودش خیالی است. تلقین غیر واقعی است. یک تلقین واقعی نیست. اما این تلقین غیر واقعی تأثیر واقعی دارد. همه شما اگر الان توجه کنید و به شما توجه داده شود که فرض کنید که الان در دهانتان لواشک ترشی هست، و مشغول جویدن این لواشک هستید، بزاق دهان همه شما ترشح می کند. اسمش هم که می آید بزاق دهان شروع می کند به ترشح کردن با این که واقعیت ندارد. گوجه سبز ترش برقانی. ترشح ها شروع می شود. در مورد همه چیز جواب می دهد. هر مشکلی داری با این روش، با این راه جواب گرفته اند، با روش هیپنوتیزم. این را می گویند خود هیپنوتیزمی. خودت کاری می کنی که آن چه را که می خواهی برایت حاصل می شود. مثلاً فرض کنید صبح می خواهی برای نماز صبح بیدار شوی، ساعت چند؟ ساعت پنج صبح مثلاً، الان ساعت چند است که می خواهی بخوابی، ساعت مثلاً دوازده شب است، چند ساعت مانده تا ساعت پنج؟ پنج ساعت، شما به ضمیر ناخودآگاه روانت منتقل می کنی که الان ساعت دوازده شب است، و من فردا ساعت پنج صبح برای نماز صبح می خواهم بیدار شوم، بیدار می شوم و نمازم را می خوانم. اگر بتوانی در شرایط مناسب بعد از این که تمرین های مکرری انجام داده باشی و این توانایی را پیدا کرده باشی به ضمیر ناخودآگاهی بسپاری، گاهی شما به دیگری می سپاری، می گویی من را صبح بیدارم کن، ساعت می گذاری زنگ بزند، گاهی نه، از همان امکاناتی که در درون وجود شما هست استفاده می کنی، به ضمیر ناخودآگاهت می سپاری، ساعت دارد، مغز شما ساعت دارد. ساعت بیولوژیک به آن می گویند. به این می سپاری، ساعتش را هم به او می دهی، می گویی الان ساعت دوازده است صبح ساعت پنج صبح، پنج ساعت دیگر، من می خوابم پنج ساعت دیگر من را بیدار کن. بیدارت می کند. مثل این که یک کسی دارد صدایت می زند، خیلی راحت از خواب بیدار می شوی. این قدرتی است که در درون انسان هست. و توانایی است که انسان می تواند از این توانایی استفاده کند، اگر نتوانست از دیگری کمک می گیرد، که این کارها را انجام دهد یک مدت با او، بعد او توانایی پیدا می کند، یاد می گیرد که خودش هم بتواند از این ضمیر ناخودآگاه استفاده کند، هر موقع خواست وارد شود در ضمیر ناخودآگاه، هر موقع خواست برنامه ای را تغییر دهد، تصویری را جا به جا کند، خاطره ای را پس و پیش کند، کم کند، زیاد کند، خاطرات منفی را پاک کند، خاطرات مثبت را جایگزین کند و صحنه های ناپسند را پاک کند، صحنه های خوب جایش بگذارد، امثال این ها، این توانایی هست. تمام اولیای خدا هم از این توانایی و قدرت استفاده می کردند و بهره می بردند. چرا؟ چون انسان یک موجودی است که روحش و فطرتش و جانش و حقیقت وجودیش که انسانیتش است و خودش است بالفعل نیست، تجرّدش بالفعل نیست، تجرّدش بالذات است، ذاتاً مجرد است، در مقام فعل و عمل احتیاج دارد به اعضا و جوارح و دست و پا و شکم و شهوت و دهان و امثال این ها، احتیاج دارد به همین سلول های مغزی و کارکرد هایش و تواناییهایش و ضمیر ناخودآگاه روان و امثال این ها، ابزار می خواهد، برای این که این روح بتواند مراحل تکامل خودش را طی کند و به مراحل تجرّد خودش برسد که برسد به جایی که تجرّد یعنی بی نیاز شدن از این اعضا و جوارح، دیگر احتیاج به این ها نداشته باشد، برسد به جایی که منهای این چشم ببیند، برسد به جایی که منهای این گوش بشنود، اما تا به آن جا برسد باید با این گوش بشنود، باید با این چشم ببیند، باید با این دهان بخورد. تا وقتی که در دنیا است اولیای خدا هم که به آن جا رسیده اند که دیگر به این چشم احتیاج نداشته اند، مکلف هستند که با این چشم ببینند. یعنی وقتی بالا رفت و به آن اوج کمال انسانیتش رسید تازه وظیفه دارد که رجعت کند، نازل شود، برگردد، و با مردم باشد، و در بین مردم باشد، و همان گونه که مردم عمل می کنند، زندگی می کنند، می گویند، می خورند، می خوابند، می خندند، می گریند، همان گونه زندگی کند، بر اساس ضوابط و قوانین شرعی و فقهی. پس از این ها باید استفاده کرد، از این امکانات باید استفاده کرد، این طور نیست که ما فکر کنیم که روان شناسی جایگاهی در اسلام ندارد، نه، روان شناس ترین انسان ها انبیا بوده اند. قوی ترین روان شناسان دنیا این ها بوده اند. از این ها قوی تر نداریم. و از تمام امکاناتی که الان ما در قرآن داریم یک آیه ای که سفارش شده کسی که می خواهد صبح برای نماز صبح بیدار شود این

آیه را بخواند، آیه آخر سوره کهف. ولی ببینید چه طور ارتباط بین روان و روح برقرار شده. می خواهی که از این نیروی روانی استفاده کنی، آیه قرآن بخوان. «قُلْ أَنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيْهِ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ» چه آیه ای، آنهم در آن لحظه ای که می خواهید خوابت ببرد بین خواب و بیداری این آیه را بخوان، که می خواهی صبح بیدار شوی، آنموقع آدم می سپارد دیگر، قدیمی ها می گفتند که به متکا بسپار صبح بیدارت می کند. این هم یک راه ورود به ضمیر ناخودآگاه است. یک راهش هم این است که آیه قرآن بخوان، ابزار و وسیله ای را به کار بگیر که این اگر وارد شود در ضمیر ناخودآگاهت برای روز مبادا هم به دردت می خورد، برای بعد از مرگت هم مفید است. هر چه قرآن بخوانی بالا می روی در قیامت. هر چه به حقیقت قرآن برسی رشد می کنی و درجات عالی تری داری. «أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ» توحید است. «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ» یعنی آنهایی که حسن انتخاب دارند، آنهایی که می خواهند به لقای پروردگار نائل شوند، لذت می برند از ملاقات با خدا. دوست دارند که به لقای خدا برسند، «فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَّ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» همه بحث های خودشناسی در همین یک آیه آمده، فشرده شده. انبیای الهی استفاده می کردند از تمام این قوانین. چرا نماز می خوانیم پنج مرتبه در روز؟ در روایت وارد است که نماز مثل حمام می ماند، شما بدنانت را وقتی می خواهید تطهیر کنید می روید حمام، روح را هم اگر بخواید تطهیر شود نماز مطهرش است. پنج مرتبه. «أَلَا يَذَّكَّرُ اللَّهُ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ» مگر با یاد خدا دلها آرام نمی شود؟ به آرامش نمی رسی؟ «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» نماز انسان را از فحشا و منکر باز می دارد. بعد می فرماید که «وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ» یاد خدا مهم تر از این است، این جز آثارش است که وقتی یاد خدا در تو زنده شد دیگر فحشا و منکر نیست، سراغ فحشا و منکر نمی روی، چرا انسان سراغ فحشا و منکر می رود؟ چون آرامش ندارد می خواهد آرامش بدست بیاورد. حال مناسب ندارد، حال خوبی ندارد، می خواهد به حال بهتر منتقل شود، می رود سراغ لذات دنیایی، لذات حرام. اما اگر یاد خدا در او زنده شد، آن یادی که موجب آرامش دلهاست، «أَلَا يَذَّكَّرُ اللَّهُ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ» اگر آن یاد در او زنده شد سراغ فحشا و منکر هم نمی رود، چرا برود؟ انگیزه ندارد، کجا برود، چه کار کند؟ چرا کاری انجام دهد که نیازی ندارد، ضرورتی نمی بیند، «وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ» یاد خدا مهم تر است، یاد خدا بزرگ تر است. نماز یاد خدا را در انسان زنده می کند، می فرماید پنج مرتبه هر روز، صبح، ظهر، عصر، مغرب، عشا، تکرار، کار تکرار همان مکانیزم روان شناسی است، با تکرار وارد می شود در ضمیر ناخودآگاه. گاهی ما فکر می کنیم که تکرار کار لغوی است. می گوییم که یک دوره خودشناسی آمده ای، تکراری است دیگر، این حرف ها را چندین بار گفته اند، چندین بار شنیده ای، تکراری شده، حرف جدیدی ندارد، با این که دارد، حالا فرض می کنیم ندارد، مطلب جدیدی نیست، تکراری است، این حدیث را من بارها خوانده ام تکراری است دیگر. فکر می کنیم تکرار بی فایده است. در حالی که نه، این طور نیست. شما اگر یک غذایی را یک لقمه ای را در دهانت گذاشتی، یک بار جویدی، دندانانت را رویش فشار دادی، خوب بعد دفعه دوم می خواهی فشار دهی می گویی نه دیگر یک بار فشار دادم بس است دیگر، نه، این غذا را باید تکرار کنی جویدن را، جویدن یعنی فشردن این دندان ها روی همدیگر تا این غذا زیر این دندان ها آسیاب شود، له شود، ریز ریز شود، این خاصیت ریز ریز شدن تحقق پیدا نمی کند الا این که تکرار شود این جویدن. فلذا می بینی که هر دفعه که می جوی یک کار جدیدی اتفاق می افتد، کار قبلی نیست، اصلاً تکرار نیست. شما اسمش را تکرار گذاشته ای، مرتبه ی دوم که می جوی با مرتبه اول یک کار جدیدی اتفاق می افتد، مثل آب در هاون کوبیدن نیست که یک کار لغوی است. کار جدیدی دارد اتفاق می افتد. شما اگر که یک حدیث را یک بار خواندی این یک کاری انجام شد، بار دوم می خوانی یک کار جدیدی اتفاق می افتد، تکرار وجود ندارد. اسمش را می گذاریم تکرار، به خاطر این که لفظ دیگری نداریم، می گوییم دوباره، سه باره، چهار باره، تکرارش کن. مرتبه دوم یک وضعیتی پیدا می شود در روح انسان مثلاً یک بار نماز خواندی. فلذا در سفارشی که به ما شده نسبت به بزرگ ترها که احترام این بزرگ ترها را حفظ کنید، نگه دارید. چرا؟ به خاطر این که این طوری حساب کن که این عبادت بیشتری انجام داده از شما. یک عمری عبادت کرده. این عباداتی که کرده این ها تکراری که نبوده، این ها یک جایی حساب شده. ما نمی فهمیم، ما متوجه نیستیم. هر عبادتی که انجام داده این رفته آن جایی که باید برود. ذخیره شده. شما فکر می کنید هر مسافرتی که می روید، این مسافرت وقتی بر می گردی تمام شد؟ می گویی رفتیم و آمدیم و تمام شد، نه، این ماند، این ذخیره شد، این یک خاطره شد، این در ضمیر ناخودآگاه شما ثبت شد. خاطرات خوبی که انسان بوجود می آورد، خاطرات ناخوش آیندی که ایجاد می کند، این ها همین طور است، این ها در جایگاه خودش هست. البته انسان می تواند پاک کند. این را دقت کنید. انسان می تواند این ها را پاک کند. فلذا گفتند که اگر کسی، روایت داریم، فلان ذکر را بگوید، لا اله الا الله بگوید، هر لا اله الا الله که می گوید یک درخت در بهشت برایش کاشته می شود. به درخت های بهشتی او اضافه می شود. یک کسی که ظاهراً عمر بوده، سؤال می کند از حضرت که اگر این طور باشد که ما خیلی لا اله الا الله گفته ایم، ببینید حضرت اول چه فرمود، فرمود هر یک لا اله الا الله یک درخت، نه این که همان درخت را می کنند دوباره باز می کارند، نه، یک درخت دیگر کاشته می شود، یعنی آن لا اله الا الله جای خودش را دارد، لا اله الا الله بعدی جای خودش را دارد. «مَنْ قَرَأَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ كُتِبَ لَهُ بِكُلِّ حَرْفٍ خَمْسَةٌ آلَافٌ حَسَنَةٌ» کسی که بسم الله الرحمن الرحيم بگوید در مقابل هر حرف این بسم الله الرحمن الرحيم پنج هزار حسنه برایش نوشته می شود. هر دفعه که بسم الله می گویی به این پنج هزار مرتبه باز اضافه می شود. هر

حرفش. نوزده حرف است، این دارد خبر از چه می دهد؟ این دارد خبر از همان واقعیاتی که حالا تازه روانشناس ها متوجه شده اند، یعنی علم روز به این جا رسیده که ما یک جنبه و یک بعد دیگری هم به نام روان داریم. تا قبلش نه قبول نمی کردند، زیر بار نمی رفتند، می گفتند این حرف ها در کار نیست، انسان همین ظاهر است و همین بدن است و وقتی هم که صحبت از مسائل این چینی که بعد معنوی پیدا می کرد می شد، پزشک جراح می گفت تا نیاوری این ها را زیر تیغ جراحی به من نشان ندهی من قبول نمی کنم. این جز حرف های معروف بود دیگر. که باید بیاوری زیر چاقوی جراحی به من نشان دهی بگویی این است، در وجود انسان این قسمتش است، این قلبش است، این کبدش است، این ها را می بینم، آن ضمیر ناخودآگاهی که می گویی کو؟ آن را بیاور نشان من بده تا من قبول کنم، حالا فهمیده اند که نه، مثل این که یک جنبه های دیگری هم هست و دارند استفاده می کنند. خود این شده یک رشته ی پزشکی و یک رشته ی علمی، که انسان دارای یک بعدی به نام بعد روانی هست، ولی همین جا متوقف شده اند. حالا هر چه می گوئیم غیر از این یک چیز دیگری هم هست، اسمش روح است، اسمش فطرت است، اسمش انسان است، خودت هستی، این ها نیستی، این ها وسیله است، این ها ابزار است، این ها در اختیار تو است، آن من تو غیر از این هاست، حالا چقدر طول می کشد که این ها بیایند و به این جا برسند که این هم هست خدا می داند. مرحله به مرحله دارند حرکت می کنند. این ها چیزهایی نبوده که انبیای الهی ندانند و از آن غافل باشند. عمر سؤال کرد اگر این طور باشد در بهشت الان کلی درخت ما داریم، جنگلی شده برای خودش. حضرت فرمود به شرط این که این جنگل آتش به آن نرسد، اگر آتش بیافتد در آن همه را می سوزاند. گفت که آتش چه طور می آید؟ گفت با همین گناهایی که می کنی. گناهایی که می کنی آتشی است که می فرستی و آن درخت ها را می سوزاند. چطوری بگویند به ما این حقایق موجود در عالم اکبر انسانیّت را؟ «أَتَزَمُّ أَنْكَ جَرْمٌ فَقَیْرٌ» گمان کرده ای که جرم کوچکی هستی «و فیکَ قَدِ الْعَالَمِ اکْبَرِ» در درون تو ای انسان عالم بزرگی نهفته است. این شعر منسوب به حضرت علی است. همان طور که آن خوبی ها، آن خاطرات خوب را، ثبت می شود و می شود پاک کرد خاطرات بدی هم که ثبت شده با همین سبک، با همین روش، می شود پاک کرد، ذکر ها برای همین است. تکرار نماز برای همین است. گرچه این ها تکرار نیست، هر کدامش یک کار جدیدی دارد انجام می دهد. این جاست که عرض کردیم اگر کسی به توانایی هایی که در درون خودش وجود دارد پی ببرد، خیلی از مشکلات دنیا حل می شود. خدا همه جور امکانات در اختیار ما قرار داده تا مسیر تکاملمان را طی کنیم، استفاده نمی کنیم. چقدر اختلافات زناشویی به خاطر این است که از این ضمیر ناخودآگاهشان استفاده نمی کنند. پدر، این فرض کنید که همسر، توانایی این که خواسته های خانمش را اجابت کند ندارد. خوب خواسته های خانم هم که می دانید خیلی زیاد است. جامعه هم که می بینید به چه سمتی دارد حرکت می کند، روز به روز دارد این خواسته ها اضافه تر می شود، نیاز های کاذب، تجملات، این هم که تقصیر ندارد، این خانم هم می رود بیرون، می رود خانه ی این، می رود خانه ی او، هر کجا یک چیزی می بیند، یک آب و رنگ جدیدی پیدا می کند این هم دلش می خواهد، این هم هوس می کند. مراجعه می کند به همسرش می گوید من این را می خواهم، تخت این طوری می خواهم، کمد آن طوری می خواهم، لباس این طوری می خواهم، این هم حساب می کند به جیبش می بیند ندارد، پول ندارد، نمی تواند خرید کند، راهش چیست؟ راهی که الان در پیش می گیرند این است که می روند دادگاه خانواده، در حالی که این ها نباید بروند دادگاه خانواده، این ها باید یک جای دیگر بروند، یک جایی بروند که روحیّه قناعت را در این ها بوجود بیاورد. حالا این جنبه های ملکوتی و جنبه های الهی و پیغمبری است، این جنبه های الهی و پیغمبری هم ما فرض می کنیم که حالا هنوز در آن مرحله نیامده ایم، در مرحله قبلش، همین کاری که روان شناس ها می کنند، همین کاری که آن ها تجویز می کنند، آن لحظه ای که چشمش می بیند، دلش می خواهد، آن لحظه خیلی مهم است، در مورد همه این صدق می کند، چیزی می بینی، دلت می خواهد، و همان لحظه چرا انسان آه می کشد؟ یک واکنش طبیعی است که در بدن ایجاد می شود، که تا یک چیزی می بیند آه می کشد. این همان نفس عمیقی است که روان شناس ها می گویند. یک نفس عمیق بکشد، فرض کند که دارد. «وَصَفَ الْعَیْشِ نِصْفَ الْعَیْشِ». این نصفش. نصفش هم قابل تحمل است، می شود نداشته باشی. حالا این روان شناس ها این ها را وارد هستند که آن لحظه چه به ذهنت بیاید، چه طوری تصوّر کن. آن لحظه تا آن را دیدی یک نفس عمیق بکش، چیزهایی را که داری و دوست داری آن ها را تصوّر کن. یک الحمد لله بگو، که فلان چیز را دارم. رد شو و دیگر نگاه نکن. تمام می شود. احتیاج ندارد مدام بروی پول خرج کنی، با زحمت، مصیبت، بد بختی، بیچارگی، چقدر کار کنی پول در بیاوری، سر این کلاه بگذاری، سر آن کلاه بگذاری، مال این را بخوری، مال او را بخوری، که این پول ها را بیاوری که هر چه خانمت می گوید این ها را تأمین کنی، درست نمی شود کار، همه این ها را تأمین کنی باز می رود یک جای دیگر یک چیز دیگر می بیند باز می خواهد. صحبت خودت هم همین است. وقتی چشمت می افتد به ماشین هایی که می بینی در خیابان هر کدامش یک رنگ و هر کدامش یک مدل و یک شکل، آن لحظه به محض این که دلت خواست یک نفس عمیق بکش بگو الحمد لله دو تا پای سالم دارم، شکر می کنم خدا را، پاهایم سالم است، اگر پا نداشتم، این ماشین مال آن هایی است که پا ندارند. الحمد لله از ته دل بگو. توجه کن. یک کسی خیلی غصّه می خورد که چرا کفش ندارد، پا برهنه بود، داشت رد می شد کنار خیابان دید یک کسی پا ندارد، گفت الحمد لله که من پا دارم حالا کفش ندارم ولی پا دارم. خیلی این ها مؤثر است. فلذا دستورات این چینی

ما در اسلام داریم، دستوره‌های روان‌شناسی، غیر از مسأله‌ی روح و مسأله‌ی ایمان و این‌ها یک دستورالعمل‌های روان‌شناسی داریم. مملو است آثار اسلامی از این دستورالعمل‌ها، که در امور مادی به زیردستان خود نگاه کنید. یک موقعی حاج آقا مرتضی تهرانی فرمودند که اوایل انقلاب که انقلاب پیروز شده بود و شاه سرنگون شده بود و کاخ‌هایش افتاده بود به دست نیروهای انقلابی، آمدند به من گفتند که برویم کاخ شاه را تماشا کنیم، آن موقع خیلی تماشا داشت، غیر از حلاست که همه‌خانه‌ها کاخ شده، دیگر اصلاً آن کاخ را ببینی الان در مقایسه با بعضی کاخ‌هایی که الا هست اصلاً هیچ است، تماشا ندارد، این‌ها تماشا دارد، البته این‌ها هم تماشا ندارد، دنیا تماشا ندارد، آخرت تماشا دارد، خدا رحمتش کند حاج اسماعیل دولابی فرمود که شنیدن کی بود مانند دیدن، شنیدن مانند دیدن نیست، این را کجا به کار می‌برند، که می‌گویند دیدن بهتر از شنیدن است، می‌گفت آخرت را باید دید، دنیا را باید شنید. اگر گفتند که کاخ داشت بیا برویم ببینیم، بگو آهان کاخ داشت خوب چه را ببینیم. دنیا را بشنو، شنیدن کی بود مانند دیدن، از این استفاده می‌کرد، این نکته‌ی حکیمانه را می‌فرمود. آخرت را ببین دنیا را بشنو. فلذا ایشان می‌فرمود من گفتم نمی‌آیم. گفتند نه، دستگیره اش طلاست، شیر توالش طلاست، همه چیزش طلاست، تماشایی است، گفت که من گفتم نه من نمی‌آیم ببینم. چرا؟ دستور داریم. نگاه کنید به زیر دستانتان در امور دنیایی و مادی و مالی. در امور معنوی نگاه کنید به بالا دستتان. چقدر پول‌های زیادی ما خرج می‌کنیم به خاطر هوا و هوس، که این هوا و هوس را می‌شود با همین مکانیزم ضمیر ناخودآگاه روان همه را حل کرد. در قطار می‌رفتیم همین امسال می‌رفتیم مشهد، خیلی گرم بود، همه عرق می‌ریختیم، مدام باد می‌زدیم خودمان را، یکی از رفقا گفت این قدر باد نزنید خودتان را دستتان خسته می‌شود، چرا دستتان را بی خودی خسته می‌کنید، خودتان را اذیت می‌کنید، از ضمیر ناخودآگاهتان استفاده کنید، الان تصور کنید الان در یخچال نشسته اید، استفاده کنید، هر چه خودت را باد بزنی تصور ذهنیت این است که الان گرم است، گرم می‌شود، عرق بیشتر می‌ریزی، ولش کن، برو سراغ آن وسیله اصل کاری، آن است که دارد عرق‌ها را تولید می‌کند، آن است که دارد گرما را ایجاد می‌کند، برو منبع اصلی را پیدا کن، از بیرون مشکل را نخواه حل کن، از درون مشکل را بر طرف کن. چقدر نیروهای اضافی که ما خرج می‌کنیم دنبال این هستیم که در دنیا راحت باشیم، در حالی که خدای متعال می‌فرماید که من تعجب می‌کنم از این بندگان من که دنبال چند چیز می‌گردند که من اصلاً خلق نکرده‌ام این چند چیز را، در دنیا خلق نکرده‌ام، ولی این‌ها می‌گردند بی خودی وقتشان را تلف می‌کنند، یکی راحتی دنیاست. خدا دارد تعجب می‌کند می‌گویند من نمی‌دانم این چیست من کرده‌ام! فلذا در قرآن می‌فرماید که «أَنهَوا كَانْ ظَلُومًا جَهْلًا» این انسان از همه‌ی موجودات جاهل‌تر است، نفهم‌تر است، بی‌شعور‌تر است، بدیهیات را درک نمی‌کند. خدا می‌فرماید من اصلاً خلق نکرده‌ام در این عالم راحتی را، این همین طور دنبال این راحتی می‌گردد. حالا شما مبل راحتی هم خریدی، خیال می‌کنی تمام شد، راحت شدی؟ همه‌اش تیر و تخته است، فردا باید همین را روی دوش بگذاری، از این خانه به آن خانه، از این طرف به آن طرف، دیسک کمر هم می‌گیری، هزار و یک مصیبت هم پیدا می‌کنی. این بار است، این بار را سبک نمی‌کنی، این‌ها همه‌اش بار می‌شود، معنایش این نیست که استفاده نکنید، دنبال راحتی در این راحتی نباش. از مبل راحتی استفاده کن اما فکرت را حواست باشد که هدف این نیست. این وسیله است. راحتی در دنیا نیست. در امکانات دنیایی نیست. در دنیا دنبالش نگرد. کار دنیا را هر روز بگو دیر نمی‌شود، حالا عجله نداریم، حالا فردا، کار آخرت را بگو دیر شد، بدو. این هم روایت است. تماش روایت است. گنج زر گر نبود گنج قناعت باقی است / آنکه آن داد به شاهان به گدایان این داد. یعنی خیال نکنید این گنج نیست، این هم گنج است، پول نداری لازم نیست حتماً پول داشته باشی تا دلت قرص باشد، خاطرت جمع باشد، این قدر آدم هستند که پول دارند و دلشان قرص نیست. و آن قدر هستند که پول ندارند و دلشان قرص است و تکان نمی‌خورد «كَالْجَبَلِ الرَّاسِخِ لَا يَحْرُكُهُ...» باها تکانشان نمی‌دهد، مثل کوه استوار هستند، هیچ نمی‌لرزند، دلشان نمی‌لرزد، آرامش کامل، تأمین، وقار. آن‌ها وقتی مالشان را از دست می‌دهند، تکیه‌گاه قلبیشان هم از دست می‌رود. گنج زر گر نبود گنج قناعت باقی است / آنکه آن داد به شاهان به گدایان این داد. خوش عروسی است جهان از ره صورت، یعنی ظاهر زیبا و جذابی دارد، آدم دوست دارد که داشته باشد آن را، لاکن هر که پیوست بدو عمر خوشش کابین داد. این عروس یک مهریه ای دارد، یک کابینی دارد، این مهریه اش عمر شماست. اگر رفتی دنبال دنیا، باید این عمرت را مهریه بدهی. یک وقت چشم باز می‌کنی، می‌بینی که به راحتی دنیا نرسیدی، عمرت هم تمام شد. کار دنیا را امروز و فردا کن. بگو حالا دیر نمی‌شود، کار آخرت را بجنب که عمر تلف شد، دیر شد. «فَعْتَنِمِ الْفُرْصَةَ» فرصت را غنیمت بشمار. اولیای خدا، انبیای الهی نمی‌آیند بگویند که دنیا، امور عالم منفی در آن هست ولی تو نبین، می‌گویند همه چیز را ببین، واقعیات عالم را آن گونه که هست ببین، و بدان که بد در آن نیست. منفی ندارد. همه‌اش خوب است. این آموزش انبیاست. ما را از واقعیت جدا نمی‌کند. ما را از واقعیت دور نمی‌کند. نمی‌گوید تلقین کن به خودت که درست است این‌ها بد است، این‌ها سختی است، ببین چقدر ظالم‌ها ظلم می‌کنند، چقدر دزدها آمده‌اند مالت را برده‌اند، ولی به خودت تلقین مثبت کن، بگو چقدر پول دارم، چقدر.. همه‌اش تلقین مثبت کن، اما همه‌اش دروغ است، همه‌اش خیال بافی است، این کار روان‌شناس هاست. انبیا می‌گویند نه، دروغ به خودت تلقین نکن، از دروغ فاصله بگیر، از خیال بافی جدا شو، به واقعیت منتقل شو، واقعیت را آن گونه که هست ببین «اللَّهُمَّ ارِنِ الْأَشْيَاءَ كَمَا

هیت» خدایا هر چیزی را آن گونه که هست به من نشان بده. واقعیت هر چیزی را هر طوری که هست به من بنمایان. ولی می‌فرمایند که اگر عقل داشته باشی که واقعیت را آن گونه که هست ببینی جز عدل نمی‌بینی. جز خیر نمی‌بینی. جز خوبی نمی‌بینی. ظاهرش بد است. به نظر بد می‌آید. ولی واقعش بد نیست. خیر محض است. خوبی مطلق است. جز خوب در عالم وجود ندارد. اگر سؤال بشود اگر جز خوب در عالم نیست (که دیگر حالا توضیح و تفسیرش در جلسات گذشته مفصل گفته شده، گرچه تکرارش تکرار نیست ولی وقتش هم نیست) و اگر همه چیز در عالم خوب است، پس چرا این فقها، مراجع تقلید در این رساله‌ها می‌نویسند فلان کار بد است فلان کار خوب است، این‌ها خوب و بد درست می‌کند، حرام است یعنی بد است دیگر، این‌ها دارند کار خدا را زیر سؤال می‌برند، یا خدا زیر آب همه‌ی این‌ها را زده؟ این‌ها که می‌گویند این‌ها احکام الهی است. پس خدا چطوری شد؟ هم همه چیز خوب است، هم به ما می‌گوید این بد است، آن خوب است. «تَبْلُوكُمْ بِالْشَّرِّ فِتْنَةً» ما شما را با این شرها آزمایش می‌کنیم، این‌ها چیست دیگر؟ جوابش این است که خیر و شر تا این جایی که ما به آن احتیاج داریم دو معنا دارد. البته بیش از دو معنا دارد ولی حالا تا این حدی که کار ما را راه می‌اندازد عرض می‌کنیم که دو معنا دارد. یک موقع می‌گوییم خوب است، جنبه‌اش فرق می‌کند، از جنبه‌ی مثلاً جسمانی می‌گوییم خوب است، یک موقع می‌گوییم خوب است، از جنبه‌ی روانی می‌گوییم خوب است، یک موقع می‌گوییم خوب است، از جنبه‌ی روحی می‌گوییم خوب است، تا در مقایسه با کجا بگویی، خوب و بد یک معنای نسبی است دیگر. وقتی می‌گوییم همه چیز خوب است، معنایش این نیست که حالا شما همین الان بروی سم را بخوری. سم مهلک کشنده را بگویی حاج آقا نوروزی گفت در جلسه خودشناسی دیگر مولای درزش نمی‌رود، قرآن هم که می‌فرماید «یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم» بر شما باد خودشناسی، همین گفتند که همه چیز خوب است. دکتر گفته مریض شده ای این را نخور، آن را نخور، این‌ها بد است، بی‌خود می‌گوید دکتر، بخور هر چه می‌خواهی بخوری، سم مهلک کشنده است، می‌خوری می‌میری. این هم بد نیست. کسی که این قدر نمی‌فهمد این باید بمیرد. عین عدل است. کسی که بلد نیست زندگی کند باید له بشود. عین عدل است. کسی که عرضه ندارد زنده باشد باید بمیرد. گرچه مردن فرق می‌کند با مردن بعضی از بی‌عرضگی می‌میرند، بعضی از با عرضگی زود می‌روند. ولی رفتن داریم تا رفتن. «موتوا قبل ان تموتوا» بعضی‌ها مردنشان اختیاری است. به اختیار خودشان زنده است ولی مرده. راه می‌رود ولی مرده. «من اراد ان ينظر الی میت یمشی فالینظر الی ابن ابی طالب». «حاسبوا قبل ان تحاسبوا». این فقه ما، این احکام فقهی مربوط به این عالم و مصالح و مفاسد مربوط به بدن و روان و این‌ها می‌شود. این مربوط به این عالم است، مادون آن عالم خود انسان و روح انسان و فطرت انسان است. این مربوط به عالم روان و عالم ماده و دنیاست. در عالم دنیا یک عواملی اثر دار دیگر. یک روابطی وجود دارد در این عالم. یک چیزی برای یک چیزی خوب است، یک چیز برای یک چیزی بد است، یک کاری مناسب است، یک کاری مناسب ندارد، این احکام، این حرام، این حلال، آن دستوراتی که پزشک می‌دهد که بخور، نخور، امر می‌کند، نهی می‌کند، این‌ها همه حکایت کننده‌ی از یک سری واقعیت‌ها و قوانین موجود در این عالم دنیاست که ما را با خبر می‌کنند. خوب است، دکتر می‌گوید این دارو برای شما خوب است یعنی اگر بخوری خوب می‌شوی، این خبر دارد می‌دهد از رابطه‌ای که بین این دارو و سلامتی شما برقرار است، وقتی خدای متعال می‌فرماید که این کار حرام است یعنی یک مفاسدی دارد که این مفاسد گریبان گیرت می‌شود، بیچاره ات می‌کند، بدبختت می‌کند، این کار را نکن. معنایش این نیست که در آن دیدگاه کلی، در رابطه با خود انسان این خوب و بد است، نه این خوب و بد یک سری قوانینی که در آن عالم وجود دارد، این قوانین را به ما معرفی می‌کند که این اثر دارد روی آن، مثلاً فرض کنید که شما اگر یک میخ را به دیوار می‌خواهی بکوبی احتیاج داری به چکش که بکوبی تا این فرو برود. حالا اگر با مشت بخواهی بزنی نمی‌شود. می‌زنی این میخ می‌رود در دستت. هر کاری یک وسیله مناسب خودش را دارد. این یک واقعیتی است در این عالم. حالا اگر گفتیم می‌خواهی میخ بکوبی باید چکش برداری، باید، امر کردیم، باید چکش برداری، با مشت بگویی بزنی، نه، خوب نیست، بد است، یعنی با مشت کار انجام نمی‌شود، بد است یعنی این، نه این که بد است یعنی خیر نیست، نه، چه بسا صلاح هم هست شما مشتت مثلاً خون آلود شود. هر چه اتفاق می‌افتد خوب است برای خودت چون عین عدل است و انسان موجودی است که عدل خواه است، عدالت خواه است، از عدل لذت می‌برد، دوست دارد در عدل غوطه ور باشد، مثل آب می‌ماند برای ماهی، ماهی چطور در آب غوطه ور می‌شود، شنا می‌کند، لذت می‌برد، انسان دوست دارد در عالمی که مملو از عدل است، هر چیزش در جای واقعی خودش است غوطه ور باشد، این ترازو ترازوی درستی است، حالا گاهی این طرف می‌آید پایین، گاهی آن طرف می‌آید پایین، ولی روی حساب می‌آید پایین و بالا. همه‌اش روی حساب است، همه‌اش میزان است. انسان تشنه نظم است، تشنه حساب است، تشنه کتاب است، تشنه عدل است.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ